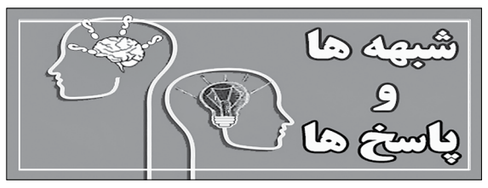

حجاب در برابر محارم

شبهه: با توجه به آیاتی که می‌گویند هرکس بار گناه خود را به‌دوش می‌کشد و هرکس مسئول کار خودش است، چرا زن باید به‌خاطر مرد، حجاب داشته باشد؟ انسان اگر مؤمن باشد کسی نمی‌تواند او را گمراه کند. این دلیل هم که رعایت حجاب به‌نفع خود زن است، برای واجب بودن حجاب پذیرفتنی نیست زیرا بخشی از تعرض‌های جنسی به زنان از طرف محارم است که رعایت حجاب در برابرشان واجب نبوده.

پاسخ: سعادت و بقای هر جامعه‌ای در گرو همکاری افراد آن جامعه باهم است و نمی‌توان گفت: دیگران به من ربطی ندارند. هم زن و هم مرد باید به‌گونه‌ای در جامعه زندگی کنند که اولاً برای خودشان مشکلی پیش نیاید و ثانیاً دیگران به مشکل نیفتند. حجاب یکی از تکالیف اجتماعی اسلام است که اختصاصی به زنان ندارد و مردان نیز ملزم به رعایت آن هستند. فایده حجاب در گام اول به خود شخص و در مرحله بعد متوجه دیگران می‌شود. برخلاف تصور نادرست برخی، هر فردی اعم از مرد و زن، به‌جز در مقابل همسرش، در مقابل مابقی افراد، حتی محارم خود، باید حجاب را رعایت کند؛ البته حجاب در مقابل نامحرم باحجاب در مقابل محارم متفاوت است.

مطابق قرآن‌کریم هیچ‌کس به‌خاطر گناه دیگری مجازات نخواهد شد، اما این بدان معنا نیست که افراد یک جامعه در مقابل هم مسئولیتی ندارند و بدون توجه به مصلحت دیگران، هرگونه که بخواهند، می‌توانند زندگی کنند.

حجاب یک مسئولیت اجتماعی

مطابق قرآن‌کریم هیچ‌کس بار گناه دیگری را برنمی‌دارد و به‌خاطر گناهی که دیگری مرتکب شده است، اگر در انجام آن به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم نقشی نداشته باشد، مجازات نخواهد شد: «أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؛[1] هیچ سنگین‌باری بار گناه دیگری را برنمی‌دارد.

اما این بدان معنا نیست که افراد یک جامعه در مقابل هم مسئولیتی ندارند و بدون توجه به مصلحت دیگران، هرگونه که بخواهند، می‌توانند زندگی کنند: «... یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری کنید و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید...»[2]

یکی از مصادیق تعاون و همکاری در مسیر زندگی خوب، رعایت حجاب و حضور عفیفانه افراد در جامعه است. زن و مرد باید به‌گونه‌ای در جامعه حضور پیدا کنند که نه حواس خودشان از اهداف اصلی زندگی پرت شود و نه حواس دیگران را پرت کنند. به‌ویژه که هر مردی مادر، خواهر، همسر، دختر و... دارد و از مردان دیگر توقع دارد که حضور و رفتارشان در جامعه به‌گونه‌ای نباشد که اعضای خانواده‌اش آلوده به فساد شوند؛ چنان‌که هر زنی نیز از زنان دیگر در رابطه با پدر، برادر، شوهر، پسر و... خودش همین توقع را دارد.

چرا زن باید به خاطر مرد حجاب داشته باشد؟

برخلاف تصور برخی، رعایت حجاب فقط به مردان یا زنان نامحرم اختصاص ندارد. هم مردان و هم زنان باید در مقابل سایر مردان و زنان نیز حجاب را رعایت کنند و تنها تفاوتی که وجود دارد، مقدار حجاب است. لذا هیچ زن و مردی نمی‌تواند به‌جز در برابر همسرش، در مقابل دیگران بدون حجاب ظاهر شود.

نکته دیگر اینکه اولاً فایده حجاب در درجه اول به خود شخص برمی‌گردد و به او کمک می‌کند بدون مشغول شدن به امور ناچیز دنیا، فکر و تلاشش را متوجه اهداف اصلی زندگی‌اش بکند؛ نه اینکه سعادت ابدی خود را فدای لذت‌های زودگذر دنیا بکند؛ ثانیاً همان‌طور که گذشت هر فردی نسبت به سایر افراد جامعه نیز مسئولیت دارد و نمی‌تواند بگوید دیگران به من ربطی ندارند.

آیا صرف ایمان برای پاک ماندن کافی است؟

هرچند ایمان نقش بسیار مهمی در پاک ماندن و آلوده نشدن به فساد دارد، اما به‌تنهائی کافی نیست. برای نمونه، اگر کسی بدن قوی‌ای داشته باشد، دیرتر و کمتر مریض می‌شود، اما این بدین معنا نیست که چنین شخصی هرگز مریض نمی‌شود و از این‌رو، نیازی به مراعات نکات بهداشتی ندارد. به‌خاطر همین نکته است که در همه جوامع، هم در مدارس و از دوران بچگی به افراد جامعه آموزش‌های لازم را برای جلوگیری از آلوده شدن به انواع جرم‌ها و فسادها می‌دهند و هم تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا جامعه امن و سالمی داشته باشند و درنتیجه، افراد فاسد و بزه‌کار به‌آسانی نتوانند فعالیت کنند. هیچ‌گاه دیده و شنیده نشده که متولیان یک جامعه بگویند: چون افراد، آموزش‌های لازم را دیده‌اند، نیازی به سالم نگه‌داشتن جامعه نیست؛ بنابراین، همان‌طور که صرف آموزش افراد کفایت نمی‌کند و باید جامعه هم شرایط مطلوبی داشته باشد، صرف ایمان داشتن هم کافی نیست و باید جامعه را سالم نگه داشت.

وقتی رعایت نکردن پوشش مناسب در مقابل محارم می‌تواند فسادانگیز بوده و تبعات منفی داشته باشد، به طریق اولی رعایت نکردن پوشش مناسب در بیرون خانه و در مقابل نامحرم می‌تواند تبعات منفی بیشتر و جبران‌ناپذیر داشته باشد.

حجاب(پوشش مناسب) حتی در مقابل محارم هم واجب است

انسان فقط درصورتی‌که با همسرش تنها باشد، می‌تواند بدون حجاب باشد و در مابقی موارد حجاب بر او واجب است. بله مقدار حجاب در مقابل افراد مختلف، متفاوت است؛ بنابراین، نباید گمان کرد اگر کسی محرم بود، دیگر نیازی به رعایت حجاب در مقابل او نیست و به هر شکلی می‌توان در مقابل او حاضر شد. هر مردی باید در مقابل مادر، عمه، خاله، خواهر، دختر و... خود پوشش لازم را داشته باشد و شرعاً اجازه ندارد با هر نوع پوششی در مقابل آنها ظاهر شود. چنان‌که زن هم همین وظیفه را دارد و نمی‌تواند با هر لباسی در مقابل محارم خود حاضر شود. این تصور نادرست و عدم رعایت همین امور به‌ظاهر ساده، منجر به مشکلات بسیار بزرگی برای برخی از خانواده‌ها شده است.

لذا بایستی علت بروز برخی مشکلات از سوی محارم را در رعایت نکردن حجاب لازم و پوشش مناسب(حتی در داخل منزل و بین محارم) دانست، نه اینکه علتش رعایت حجاب بوده باشد؛ چنین استدلالی(که رعایت حجاب به نفع خود زن هم نیست چون گاهی از سوی محارم و جایی که حجاب واجب نیست، مورد تعرض قرار می‌گیرد) به بیراهه کشاندن و آدرس غلط دادن است؛ زیرا رعایت حجاب و پوشش سر و بدن در بیرون خانه و در مقابل نامحرم، دلیل نمی‌شود که در خانه و بین محارم، پوشش نامناسب داشته باشیم، بلکه همان‌جا هم پوشش مناسب خود را می‌خواهد؛ بنابراین نمی‌توان از تبعات منفی رعایت نکردن پوشش بین محارم، نتیجه بگیریم که پس در مقابل نامحرم و در بیرون خانه هم حجاب لازم نیست؛ برعکس بایستی اولویت را فهمید، یعنی وقتی رعایت نکردن پوشش مناسب در مقابل محارم می‌تواند فساد انگیز و تبعات منفی داشته باشد، به طریق اولی رعایت نکردن پوشش مناسب در بیرون خانه و در مقابل نامحرم می‌تواند تبعات منفی بیشتر و جبران‌ناپذیر داشته باشد.

نتیجه:

۱. مطابق قرآن‌کریم هیچ‌کس به‌خاطر گناه دیگری مجازات نخواهد شد، اما این بدین معنا نیست که افراد یک جامعه در مقابل هم مسئولیتی ندارند و بدون توجه به مصلحت دیگران، به هرگونه که بخواهند، می‌توانند زندگی کنند.

۲. هرچند ایمان، نقش بسیار مهمی در پاک ماندن و آلوده نشدن به فساد دارد، اما به‌تنهائی کافی نیست و باید جامعه را نیز سالم نگه داشت.

۳. حجاب و پوشش مناسب حتی در مقابل محارم هم واجب است و به‌خاطر همین، آدمی مجاز نیست به هر شکلی و با هر پوششی در مقابل محارم خود حاضر شود. تنها جایی که حجاب لازم نیست در مقابل همسر است.

۴. وقتی رعایت نکردن پوشش مناسب در مقابل محارم می‌تواند فسادانگیز و تبعات منفی داشته باشد، به طریق اولی رعایت نکردن پوشش مناسب در بیرون خانه و در مقابل نامحرم می‌تواند تبعات منفی بیشتر و جبران‌ناپذیر داشته باشد.

منابع برای مطالعه بیشتر:

مقاله «وجوب حجاب، حکمی فردی یا آثار اجتماعی» اثر معصومه ایمنی، محمدکاظم رحمان‌ستایش و احمد باقری.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نجم، آیه ۳۸.
۲.مائده، آیه ۲.

* هادی غلامرضائی

شاخصه‌های خردمند و خردورزی در آینه قرآن

کمال صدقیان

کسی که معنا و مفهوم خردورزی را نادیده گرفتن تعبد دانسته، در حقیقت مفهوم خرد را درک نکرده است و کسی که به‌رغم حکم خرد و عقلانیت، بی‌حیایی را پیشه خود کرده، در حقیقت عقل را زیر پا نهاده و خود را از خیر عقل بی‌بهره کرده است؛ زیرا عقل جایی حاضر می‌شود که حیا و دین است و دین و حیا جایی می‌روند که عقل می‌رود. پس در جایی که عقل نیست بی‌حیایی و بی‌دینی است و هر کجا که عقل باشد دین و حیا حاضر هستند. از این‌رو کسانی که بی‌حیایی و بی‌دینی را پیشه خویش ساخته و مدعی عقل و خردورزی هستند در حقیقت فاقد عقل هستند و نمی‌توانند مدعی آن باشند.

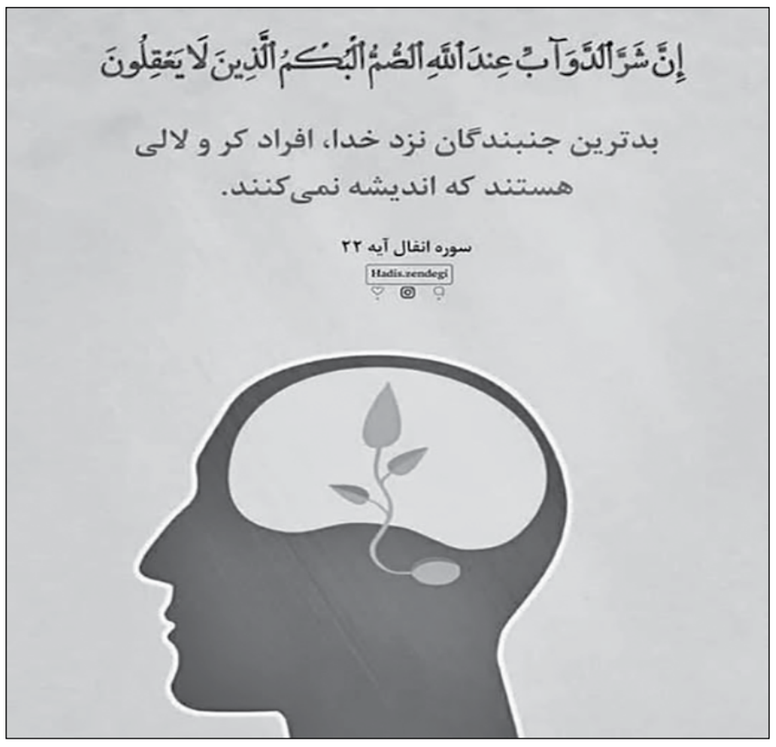

قرآن و آموزه‌های وحیانی در عصری که جزیره عربستان گرفتار جاهلیت بود و خرد جایگاهی نداشت، عقل را جایگاهی والا بخشید که نمی‌توان آن را در مکتب و یا جامعه‌ای یافت. در یونان و ایران هر چند که فلسفه و خردورزی به شکلی خودنمایی و عرض اندام کرد و بر سفسطه چیره شد تا خرد ناب را از خرد آمیخته باز شناساند، اما نتوانست آن را به حوزه عمل اجتماعی و سیاسی وارد کند و در جامعه نقش سازنده و مؤثری بازی نماید. از این‌رو مباحث آن در شکل انتزاعی و عقلانی محض باقی ماند و تنها کسانی که به نام فرزانگان شناخته می‌شدند به خردورزی مشغول شدند و مباحث کلی و کلان ایشان تنها در محدوده جغرافیای خاص بینشی و فکری باقی ماند و به حوزه عمومی و فرهنگ عامه وارد نشد.

مباحث کلی ایشان به زبان و اصطلاح خاصی تبدیل شد به‌گونه‌ای که خردورزی را بازی زبانی افراد شکم سیر دانستند که در زمان گرسنگی بردگان و عموم مردم که در اندیشه لقمه نانی بودند، ایشان با شکم‌های انباشته از غذا در میان گرمابه‌های آباد به تفکر و اندیشیدن مشغول بودند و در کلیات اموری می‌اندیشیدند که بیرون از درک و فهم و حتی خواسته و نیاز ابتدائی بشر به‌نظر می‌رسید.

این نوع خردورزی به جهت آنکه بیرون از نیازها و خواسته‌های عمومی مردم بود نه‌تنها بقای چندانی نیافت بلکه به سرعت با فروپاشی جامعه و دولت شهرهای یونانی که بر پایه نظام برده‌داری شکل گرفته بود، از هم وارفت و از هستی رخت بست. آثاری از آن در یونان نماند و تنها شکلی از آن به مصر و اسکندریه گریخت و در تبعیدگاه خویش در کنف حمایت دولت استعماری آن، تا زمانی در میان اهل شکم سیران و سران زادگان باقی و برقرار ماند.

در این اوضاع و احوال که خرد و خردورزی وسیله و ابزار سرگرمی بزرگان و بزرگ زادگان می‌شود و هرگز به شکل واقعی و تاثیرگذار نقش خود را ایفا نکرده است، در میان مردمان درس نخوانده و بی‌قانون و بی‌دولت، بینشی وحیانی جایگزین شد و مردمان و جامعه‌ای ساخت که نه تنها عقل را به جایگاه واقعی خود نشاند بلکه توانست آن را در امور عادی و معمولی زندگی مردم داخل سازد.

فلسفه اسلامی، دیگر فلسفه سیران و شکم سیران و درحوزه مسائل معقول ثانوی محض و کلیات نبود، فلسفه اسلامی که بر پایه آموزه‌های وحیانی شکل گرفت، فلسفه اندیشیدن به مسائل مردم و جامعه و تبیین و تحلیل اوضاع انسان و جامعه و ارائه راهکارهای برونرفت از مشکلات و دشواری‌های زندگی شد.

در آموزه‌های قرآنی خرد به جایگاه اصلی خویش باز می‌گردد. انسان کامل انسانی خردوز است و انسان مؤمن انسانی است که باید با خردورزی، خدا و هستی و اصول دین خویش را بشناسد. هرگز ایمانی بدون خردورزی کامل نیست و اصولا ایمان شمرده نمی‌شود.

در اندیشه قرآنی، دین زمانی معنا و مفهوم می‌یابد که عقل، آن را بپذیرد.

در روایتی از امام معصوم آمده است که آنگاه که خداوند انسان را آفرید، وی را مختار کرد تا از میان عقل و دین و حیا یکی را بپذیرد. انسان عقل را برگزید. دستور رسید که ای حیا و دین به جایگاه خویش بازگردید که انسان شما را نپذیرفت. آنان گفتند: ما هر کجا عقل باشد با او هستیم چون خداوند ما را چنان آفریده است که در کنار عقل باشیم. (اصول کافی، ج۱ ص ۱۱) این روایت توضیح می‌دهد که اگر انسان دین را می‌پذیرفت به عقل و حیا دست نمی‌یافت چنان‌که اگر حیا را برمی‌گزید آن دو دیگر وی را همراهی نمی‌کردند و تنها این‌گونه بود که هر گاه عقل را کسی برمی‌گزید آن دو دیگر ناچار به پیروی از او بودند.

در آموزه‌های قرآنی خرد به جایگاه اصلی خویش باز می‌گردد. انسان کامل انسانی خردوز است و انسان مؤمن انسانی است که باید با خردورزی، خدا و هستی و اصول دین خویش را بشناسد. هرگز ایمانی بدون خردورزی کامل نیست و اصولا ایمان شمرده نمی‌شود.

در حقیقت دین و حیا در این تبیین و تحلیل در حکم دو بال عقل هستند و از وی تبعیت می‌کنند و این‌گونه است که عقل جایگاه واقعی خویش را به دست می‌آورد.

چنان که این شناخت به ما یاری می‌رساند تا تحلیل درست و واقعی از خردورزی و خردمند داشته باشیم و اینکه چه مسائلی در حوزه خردورزی قرار می‌گیرد و چه کسانی خردورز واقعی هستند و خردمندان چه خصوصیاتی دارند؟نخستین ویژگی‌ای که قرآن برای خردورز برمی‌شمرد تعقل است. به این معنا که از عقل خویش بهره می‌گیرد و خردورزی می‌کند.

ویژگی‌های خردورزی در نگاه قرآن

قرآن به عقل به‌گونه‌ای دیگر می‌نگرد. این پیامبر درونی می‌بایست همان نقشی را در درون انسان بازی کند که پیامبر بیرونی یعنی پیامبران خدا بازی می‌کردند.

می‌دانیم که همه پیامبران الهی دارای آموزه‌هایی هستند که برای مهار قوای درونی انسان و هدایت آن در راستای تکامل بشر آمده است؛ از این‌رو پیامبر درونی و باطنی یعنی عقل نیز باید چنین ماموریتی را در درون انسان بازی کند.

بنابراین در بینش و نگرش قرآن، انسان خردورز دارای ویژگی‌هایی است که شناخت آن می‌تواند هم جایگاه خرد و نیز چگونگی تعامل ما با عقل و عقلا را بشناساند و نشان دهد که ما چه انتظاراتی باید از عقل و عقلا داشته باشیم؟

خداوند به این مسئله اشاره می‌کند که شخص عاقل باید خرد خویش را به مسائل مهمی متمرکز کند که زندگی او را متحول می‌سازد و به آن معنا می‌بخشد و جهت می‌دهد. از این‌رو از وی می‌خواهد که در هدف‌داری آفرینش تعقل کند که این دنیا و آفرینش هستی بدون هدف نبوده و انسان، باطل و بیهوده آفریده نشده است.

ترس و خشیتی که خردورزان دارند برخاسته از علم و معرفتی است که به خدا و هستی دارند و در حقیقت در برابر عظمت الهی خاشع هستند و در برابر عظمت او خشیت می‌ورزند.(رعد آیه ۱۹ تا ۲۱)

خرد است که آدمی را به سوی حق و کمال هدایت می‌کند و به انسان می‌نمایاند که آفریدگاری و خدایی هست که پروردگار عالمیان است و هستی را به هدفی آفریده و راهنمایی فرستاده و حکمی کرده و کتاب و فرمان‌هایی را فرو فرستاده تا عمل شود و در صورت تعدی و تجاوز، در روز رستاخیز بازخواست گردد. این دانش و آگاهی است که وی را به حق رهنمون می‌سازد و خردورزان از کسانی هستند که اهل هدایت می‌باشند.(زمر آیه ۱۸ و نیز غافر آیه ۵۳ و ۵۴)

عمل به آموزه‌های وحیانی در همه زندگی و ایجاد پیوندی خاص با خدا از دیگر ویژگی‌های خردورزان در اندیشه قرآنی است. (رعد آیه ۱۹ تا ۲۱) این‌گونه است که بر پایه دانش و عمل به فرمان خدا به حکمت و دانشی دست می‌یابند که تنها خاص فرزانگان و خردورزان است. آنان به اسرار کائنات آگاهی می‌یابند و حکمت و باطن هر چیزی را درک می‌کنند و به نعمت بزرگ ملکوت شناسایی افزون بر ملک شناسایی و دانش به ظاهر آسمان‌ها و زمین دست می‌یابند.(بقره آیه ۲۶۹)

نتیجه این‌گونه خردورزی چیزی جز فهم عمیق از حقایق مسائل(رعد آیه ۱۹) و از جمله کتب آسمانی و قرآن و مشکلات و متشابهات آن نیست.(آل عمران آیه ۷) آنان به حقایق آموزه‌های وحیانی دست می‌یابند. (همان) و به جهت این فهم و درک عمیق از مشکلات، تنها برای خشنودی خدا صبرمی‌کنند (رعد آیات ۱۹ تا ۲۴) و در نهایت خود را در راه ایمان و بندگی (زمر آیه ۱۷ و ۱۸) به هر مشکلی می‌اندازند و از هجرت و شهادت هراسی به دل راه نمی‌دهند.(آل عمران آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵) زیرا جان و دلشان به ایمان سرشته است و شاکله وجودی‌شان خدا و آیات وحیانی و اطاعت از آن می‌شود. همواره و در هر حال به یاد خدا می‌باشند و دمی از ذکر و یادکرد او غافل نمی‌شوند. (آل عمران آیه ۱۹۰ و ۱۹۱)

نخستین ویژگی‌ای که قرآن برای خردورز برمی‌شمرد تعقل است. به این معنا که از عقل خویش بهره می‌گیرد و خردورزی می‌کند. بنابراین اندیشیدن مداوم و تعقل، از صفات اصلی خردمندان است. کسی که آن را بی‌استفاده می‌گذارد و از این نیرو و توان الهی بهره نمی‌برد در حقیقت عاقل نیست هر چند به اعتبار داشتن قوه، عاقل بالقوه قلمداد می‌شود.

بنابراین اندیشیدن مداوم و تعقل از صفات اصلی خردمندان است. کسی که آن را بی‌استفاده می‌گذارد و از این نیرو و توان الهی بهره نمی‌برد در حقیقت عاقل نیست هر چند به اعتبار داشتن قوه، عاقل بالقوه قلمداد می‌شود.

دیگر خصوصیت آن است که خردمند باید بداند در چه چیزی تعقل کند. تعقل کردن خود امری است و در اینکه در چه چیزی تعقل کند امری دیگراست. خداوند در این‌باره به این مسئله اشاره می‌کند که شخص عاقل باید خرد خویش را به مسائل مهمی متمرکز کند که زندگی او را متحول می‌سازد و به آن معنا می‌بخشد و جهت می‌دهد. از این‌رو از وی می‌خواهد که در هدف‌داری آفرینش تعقل کند که این دنیا و آفرینش هستی بدون هدف نبوده و انسان، باطل و بیهوده آفریده نشده است.(آل عمران آیات ۱۹۰ و ۱۹۱)

تحمل شکنجه در راه ایمان خویش(آل عمران آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵) انجام اعمال و دستورهای خداوند در حوزه تعبدیات (رعد آیه ۱۹ و ۲۲) دست و دل بازی و انفاق در راه خدا(همان) جهاد و پیکار در راه خدا (آل عمران آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵) جلب رضایت خدا به هر شکل(رعد آیات ۱۹ تا ۲۱) شنیدن سخنان همگان و انتخاب بهترین سخن(زمر آیات ۱۷ و ۱۸) اطاعت محض از پیامبران خدا(آل عمران آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳) عبرت‌گیری از وضعیت دیگران و تجربه‌پذیری(بقره آیه ۲۶۹ و آل عمران آیه ۷ و یوسف آیه ۱۱۱) وفای به عهد و پیمان الهی و دوری از شکستن آن، خوبی کردن در برابر بدی‌های دیگران و چشم پوشی و اغماض در حق دیگران(رعد آیات ۱۹ تا ۲۱) و پوزش و مغفرت‌خواهی، از مهم‌ترین ویژگی‌های دیگر خردورزان از نگاه قرآن است.

بنابراین می‌توان مدعی شد که خردمند مطلوب قرآن انسان کاملی است که جز پیامبری از همه خصوصیات پیامبران برخوردار است. آنان اهل تقوا هستند(بقره آیه ۱۹۷) و دعاهایشان در حق دیگران از سوی خداوند مستجاب می‌شود و درحقیقت انسان‌های مستجاب الدعوه هستند.(آل عمران آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵) آنان رها یافته از ذلت و خواری و آتش دوزخ(همان) و بهره مند از پاداش خاص خداوند(همان) و همراه با ابرار و نیکان در بهشت هستند(همان)

عاقبت بخیری(رعد آیات ۱۹ تا ۲۴) و سلام فرشتگان(همان) و بهشت(آل‌عمران) و همراهی با خویشان درستکار خویش(رعد، همان) از آثار چنین خردورزی است.

با این اوصاف می‌توان به یقین حکم کرد که خرد در مفهوم قرآنی معنای خاصی دارد و هر کسی را نمی‌توان خردورز دانست. کسی که معنا و مفهوم خردورزی را نادیده گرفتن تعبد دانسته در حقیقت مفهوم خرد را درک نکرده است و کسی که به‌رغم حکم خرد و عقلانیت، بی‌حیایی را پیشه خود کرده در حقیقت عقل را زیر پا نهاده و خود را از خیر عقل بی‌بهره کرده است؛ زیرا عقل جایی حاضر می‌شود که حیا و دین است و دین و حیا جایی می‌روند که عقل می‌رود. پس در جایی که عقل نیست بی‌حیایی و بی‌دینی است و هر کجا که عقل باشد دین و حیا حاضر هستند. از این‌رو کسانی که بی‌حیایی و بی‌دینی را پیشه خویش ساخته و مدعی عقل و خردورزی هستند در حقیقت فاقد عقل هستند و نمی‌توانند مدعی آن باشند. در تحلیل و تبیین قرآنی خرد و تعبد در کنار هم هستند و چنان‌که گفته شد هر جا که عقل رفت دین و حیا در پی او می‌روند و هر کجا که عقل رخت بر بست دین و حیا از میان می‌روند. بنابراین تعبد و تعقل در کنار هم می‌باشند و هر دو، انسان را یاری می‌رسانند تا به هدایت و ایمان و کمال وسعادت دست یابد.

طمع به رحمت الهی

علی جواهردهی

رحمت الهی چنان وسیع و گسترده است که حتی کسانی که استحقاق آن را ندارند، امید به رحمت خدا دارند که امری مثبت است؛ زیرا بیانگر رجاء و عدم یاس از رحمت الهی است؛ چون نومیدی از رحمت خدا از مصادیق گناهان کبیره است.

امید به رحمت و طمع نسبت به آن، امری ارزشی است، اما طمع در مسائل دنیوی، امری زشت و قبیح است، چنان‌که رحمت و رجاء نباید عامل تجری شود؛ زیرا خوف و رجا با هم می‌تواند انسان را در محدوده عبودیت الهی قرار دهد. پس طمع می‌تواند خوب یا بد، زیبا و زشت و نیز ارزشی و ضد ارزشی باشد؛ زیرا بسیاری از مردم در دام طمع ضد ارزشی و بد و زشت گرفتار می‌شوند و این‌گونه به خود ظلم روا می‌دارند و از رسیدن به کمالات باز می‌مانند.

نویسنده در این مطلب درباره طمع ارزشی و غیر ارزشی و آثار آن سخن گفته است.

***

طمع ستوده و ناپسند

طمع، به معنای تمایل نفس به چیزی است که خارج از دسترسی اوست. طمع بیانگر فقر و نیازمندی انسان است؛ از همین‌رو، طمع را می‌توان در مقابل استغنای نفس ارزیابی کرد. این صفت می‌تواند از جهاتی جزو صفات مهلکه و از آثار دنیادوستی باشد که ضد ارزشی و از رذایل اخلاقی است؛ از طرفی گاهی طمع به امری چون رحمت الهی، مغفرت و عفو و حتی رسیدن به بهشت و مانند آنها امری نیک و پسندیده است، اگرچه طمع ورزنده مستحقّ آنها نباشد.به هر حال، طمع به رحمت خدا و مصادیق آن نیکو و طمع به امور مادی دنیوی، امری مذموم و قبیح است؛ از همین‌رو در آموزه‌های قرآن، تمایل رسیدن به چیزی که حقّ انسان نیست یا تمایل به چیزی که در دست غیر او است و او هیچ استحقاقی ندارد، جزو مصادیق طمع قبیح و مذموم دانسته شده است؛ زیرا این امر می‌تواند به حسادت و رفتارهای زیانبار و خشونت‌آمیز بینجامد که برای به دست آوردن محبوب غیر مستحق انجام می‌شود.(نگاه کنید: التحقیق، حسن مصطفوی، ج ۷، ص ۱۱۹، «طمع»)

اگر امید به رحمت الهی نباشد، انسان دچار یاس می‌شود که گناهی بزرگ و بسیار خطرناک است و او را از توبه و استغفار و طلب عفو و مغفرت باز می‌دارد.

طمع و گرایش به امر غیر مستحق و همچنین حرص و زیاده‌خواهی بیش از استحقاق می‌تواند مثبت و منفی باشد، به شرط آنکه تحت عنوان امید به رحمت و خوف و خشیت از عظمت خدا بوده باشد و موجب نشود تا انسان گستاخ شده و در سایه طمع تجری کند؛ زیرا اگر امید به رحمت الهی نباشد، انسان دچار یاس می‌شود که گناهی بزرگ و بسیار خطرناک است و او را از توبه و استغفار و طلب عفو و مغفرت باز می‌دارد؛ اما اگر این رجا و امید به افراط کشیده شود، طمع ضد ارزشی بروز می‌کند که انسان را از حرکت کمالی در چارچوب خطوط قرمز دین باز می‌دارد و به فجور می‌کشاند. از این‌رو امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ وَ لَهُ مَوَارِدُ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَ إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ ... فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ بِهِ مُفْسِدٌ؛ شگفت‌ترین عضو انسان قلب اوست و قلب مایه‌هایی از حکمت و ضد حکمت دارد. اگر امید، به آن دست دهد، طمع، خوارش می گرداند و اگر طمع در آن سر برکشد، حرص نابودش می کند و اگر ناامیدی بر آن مسلط شود، اندوه، او را می کُشد... هر کوتاهی برایش زیانبار است و هر زیاده روی برایش تباهی آفرین.(علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۹، ح ۷)

طمع به رحمت الهی در کنار خوف و خشیت از عظمت و عزت خدا خصلتی ستوده است؛ قرآن می‌فرماید: با خوف و طمع او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران و محسنین نزدیک است.(اعراف، آیه ۵۶)

مؤمنان حقیقی که اهل تهجد و نماز شب هستند؛ از این دو ویژگی خوف و طمع برخوردارند؛ چنان‌که قرآن در توصیف ایشان می‌فرماید: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد و پروردگارشان را از روی خوف و طمع می‌خوانند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند.(سجده، آیه ۱۶)

همین گرایش مؤمنان به رحمت خدا که همه هستی را در بر گرفته و انسان را بر اساس ساختار رحمت آفریده(هود، آیه ۱۱۹) موجب می‌شود تا انسان گناهکار مایوس نشود و گرفتار نومیدی نگردد، بلکه حتی به مغفرت و عفو الهی امیدوارباشد و طمع داشته و خواهان بهشت ولو به شفاعت باشد.(معارج، آیه ۳۸؛ اعراف، آیه ۴۶)

از نگاه قرآن، اجتماع خوف و طمع امری ارزشی و ستوده است که عامل انگیزشی و رهایی از ناامیدی در عین حال خوف از عظمت و اجتناب از تجری و فجور و تعدی است. بنابراین، مؤمنان باید در شرایط اجتماع خوف و طمع باشند و قلب خویش را این‌گونه به اعتدال و تعادل برسانند. همین امر موجب می‌شود تا در آیات و روایات از طمعِ ستوده یاد شود که همان امید و رجا به رحمت الهی و رهایی از یاس است. امام زین العابدین(ع)- در دعا- فرموده است: إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَزِعْتُ، و إِذَا رَأَيْتُ عَفْوَكَ طَمِعْتُ؛ سرورم! چون به گناهان خود می نگرم بیمناک می شوم و چون به بخشش تو می‌نگرم، طمع می‌بندم.(بحار الأنوار، ج ۹۸ ص۸۳)

بر اساس گزارش‌های قرآنی برخی از اهل کتاب و مسلمانان و مؤمنان طمع دارند تا جزو گروه مؤمنان صالح درآیند و با آنان در دنیا و آخرت همنشین و در بهشت ایشان قرار گیرند که این طمع پسندیده است؛ زیرا عامل انگیزشی برای گرایش به مؤمنان حقیقی و انجام کارهای صالح و گرایش به قرآن و آموزه‌های وحیانی آن است.(مائده، آیه ۸۴) پس چنین طمع انگیزشی موجب گرایش و تقویت رفتار صحیح و سالم و صالح است و امری پسندیده به شمار می‌رود.(همان) البته طمع باید با خوف همراه باشد تا تاثیرات مثبت خویش را بگذارد، زیرا خوف تنهائی موجب یاس و طمع تنهائی موجب گستاخ شدن می‌شود.

اگر کسی امید به رحمت خدا دارد، باید تلاش کند و ایمان و عمل صالح داشته باشد و اجازه ندهد که گرفتار طمع قبیح شود که او را از عمل صالح باز می‌دارد.

طمع در ساختار امید به رحمت الهی نباید انسان را از کار بازدارد؛ زیرا طمع قبیح آن است که انسان، عمل صالح نداشته باشد یا فجور داشته باشد و در همان حال به بهشت و رحمت الهی امید و طمع داشته باشد که مستحق آن نیست. اگر کسی امید به رحمت خدا دارد، باید تلاش کند و ایمان و عمل صالح داشته باشد و اجازه ندهد که گرفتار طمع قبیح شود که او را از عمل صالح باز می‌دارد.به عبارت دیگر طمع قبیح همان امیدواری صرف به رحمت خدا بدون انجام اعمال شایسته است.

البته کسی که به هر دلیلی طمع به رحمت دارد و خدا به او چیزی بدهد که مستحق آن نیست؛ نباید حرص بر زیادت داشته باشد که این خود افراط و عامل سقوط است؛ چنان‌که یاس و نومیدی عامل دیگری برای سقوط است. به هر حال، انسان عاقل می‌بایست از افراط و تفریط در این امور پرهیز کند و همواره خوف و رجا داشته باشد تا تعادل و اعتدال در قلب ایجاد شود و در رفتارها و کردارها به نمایش در آید.

طمع ضد ارزشی و ذلت‌آور شیطانی

طمع می‌تواند نسبت به چیزی چون باران در هنگام خشکسالی باشد که طمع به رحمت الهی است(روم، آیه ۲۴)، و همچنین می‌تواند نسبت به خیرات و نعمت‌هایی باشد که در اختیار دیگران قرار دارد که البته این دومی اگر به شکل حسادت و مانند آن بروز کند، می‌تواند امری ضد ارزشی باشد.

انسان مؤمن کسی است که عفت می‌ورزد و اگر چیزی در دست دیگری دید، چنان نشان نمی‌دهد که بدان گرایش دارد، هر چند که همت، بلند می‌دارد و از خدا می‌خواهد نه از خلق خدا؛ چنان‌که اصحاب صفه از یاران پیامبر(ص) با نداری خویش عفت می‌ورزیدند و درخواستی از دیگران نداشتند.(بقره، آیه ۲۷۷)

اگر عفت، انسان را به سوی کمال می‌کشاند و عزتمند می‌کند، در مقابل، طمع و حرص عامل ذلت انسان است؛ چنان‌که امام علی(ع) می‌فرماید: أَعْظَمُ النَّاسِ ذُلًّا الطَّامِعُ الْحَرِيصُ الْمُرِيبُ؛ ذلیل‌ترین مردم، کسی است که طمعکار، حریص و شکاک باشد.(تصنیف غررالحکم، ص ۲۹۵، حدیث ۶۶۱۸)

بنابراین، اگر قلب در مدار و محور نور هدایت فطری عقلی دنبال عفت است و حدود الهی را در سایه تقوای الهی مراعات می‌کند تا به کمال برسد و از هر گونه هواهای نفسانی اجتناب می‌کند تا گرفتار فجور نشود، اگر برق طمع در دل بخورد، عقل تحت هواهای نفسانی قرار می‌گیرد و در میدان نبرد تن به تن این عقل و جنود آن است که با برق طمع که از جنود جهل است، شکست می‌خورد و پشتش به خاک مالیده شده و کشته می‌شود؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَ